

# وام‌های کم‌بهره پر ضرر



رویا هنوز یک دختر جوان عقد کرده بود و قرار بود تا چند ماه دیگر به خانه بخت برود. با این حجم از گرانی‌ها که کمر همسر، خودش و خانواده‌اش را خم کرده بود، تنها توانسته بود چند قلم جهیزیه اولیه و حیاتی خانه‌شان را بخرد. تصمیم گرفته بودند بعد از این که دست‌شان بازتر شد، لوازم دیگر غیرضروری را با هم خریداری کنند.

مدتی بعد، یکی از دوستان رویا به او خبر داد که یک آگهی در یکی از شبکه‌های مجازی دیده که در آن به متقاضیان ازدواج، وام ۳۰ میلیون تومانی می‌دهد. با شنیدن این خبر، گل از گل رویا شکفت. با خودش فکر و گفت که شاید ۳۰ میلیون تومان برای عده‌ای حتی پول خرد هم نباشد، اما برای من این پول، پول زیادی است و کلی از گرہ‌ها و مشکلات زندگی‌ام را باز می‌کند و دیگر به پدرم فشار نمی‌آورم. از دوستش سارا، خواست متن آگهی را برایش بفرستد تا در اولین فرصت اقدام کند.

تلفن را که قطع کرد با شوهرش تماس گرفت و خبر پیدا کردن یک وام ۳۰ میلیون تومانی را به او داد. سیاوش که سن و سالی از او گذشته و باتجربه بود، اما به دلیل شرایط کرونایی مدتی بیکار شده بود، به او گفت که عجله نکند تا خودش در مورد صحت و سقم این موضوع تحقیق کند، اما رویا که از خوشحالی پیدا کردن وام ازدواج روی پایش بند نبود و در ابرها سیر می‌کرد، به او چشم بلند بالایی گفت، اما کار خودش را کرد و قرار شد فردا اول صبح برود دنبال آگهی و انجام کارهای وام.

صبح که شد، با شماره تلفنی که در متن آگهی ثبت شده بود، تماس گرفت و با آگهی دهنده مفصل در مورد نحوه دریافت وام صحبت کرد. پس از نیم ساعت صحبت کردن، بالاخره هر دو به توافق رسیدند و قرار شد کارهای بعدی را در دفترخانه رسمی که هر دو در محل آن با هم توافق دارند، انجام دهند. سه روز بعد رویا بدون این که شوهرش از رفتن او به محضر خبر داشته باشد، با آگهی دهنده به دفترخانه اسناد رسمی رفتند و رویا، پنج میلیون تومان به حساب آگهی دهنده واریز کرد تا وام ازدواج را بخرد.

رویا وقتی به خانه برگشت، شام مفصلی آماده کرد و میز را هم چید و منتظر ماند تا شوهرش را با خبر گرفتن وام ۳۰ میلیونی غافلگیر کند. سیاوش که به خانه آمد، رویا به گرمی از او استقبال کرد و بعد سر میز شام، ناگهان زن جوان بحث خرید وام را پیش کشید. به محض این که رویا این خبر را داد، سیاوش مات و مبهوت به همسرش خیره ماند. نگاهی عمیق و پر از سوال که چرا بدون اطلاع او دست به چنین کاری زده است. سیاوش از همسرش خواست تا تلفن صاحب آگهی را بیاورد. رویا شماره را آورد و سیاوش چندبار آن را گرفت، اما هربار خاموش بود. سیاوش که احتمال می‌داد آگهی دهنده یک سارق باشد، همراه همسرش به پلیس فتا مراجعه و از آنها درخواست کمک کرد.

## افزایش کلاهبرداری‌ها با حربه فروش وام ازدواج

سرگرد بهمنی، سرپرست پلیس فتا استان هرمزگان در مورد این پرونده گفت: «چندی پیش خانمی به پلیس فتا استان مراجعه و ادعا کرد که از طریق یک آگهی فروش وام، مورد کلاهبرداری قرار گرفته است و به همین علت پرونده برای رسیدگی در دستور کار پلیس قرار گرفت. در این آگهی، متنی با مضمون اعطای وام ازدواج ۳۰ میلیون تومانی با سود ۴ درصد و ماهانه ۵۰۰ هزار تومان وجود داشت که از متقاضیان خواسته شده بود از طریق پیامک برای پرداخت هزینه خرید وام اقدام کنند. خانم جوان مبلغ پنج میلیون تومان برای خرید وام واریز کرد و ادامه متهم، گوشی تلفن همراه خود را خاموش کرد و سپس متواری شد؛ اما با اقدامات فنی پلیس مشخص شد اصل وام غیر واقعی بوده است.

وی ادامه داد: سرانجام با جمع‌آوری ادله دیجیتال و تکمیل تحقیقات، مشخص شد متهم فراری با کارت بانکی همسرش، اقدام به دریافت مبلغ پنج میلیون تومان و انتقال آن به حساب شخص دیگری بابت اجاره خودروی پژو پارس کرده است، در نهایت مادر متهم طی توافق با شاکی، خسارت‌ها را پرداخت کرد و پرونده همراه با رضایت کتبی برای کسب تکلیف به دادسرا ارسال شد.»

بهمنی افزود: بهترین راه برای جلوگیری از کلاهبرداری در فضای مجازی پیشگیری از طریق اطلاع‌رسانی و آگاهسازی شهروندان می‌باشد. یکی از ترفندهای مورد استفاده کلاهبرداران واگذاری و فروش امتیاز وام‌های بانکی در فضای مجازی است. به متقاضیان دریافت وام توصیه می‌شود؛ برای ثبت نام و دریافت وام حتما به بانک مراجعه کنند و به هیچ عنوان به تبلیغاتی که در فضای مجازی یا شبکه‌های اجتماعی می‌شود اعتماد نکنند و هرگز مبلغی را به عنوان بیعانه و کارمزد یا پیش‌ثبت نام پرداخت نکنند و اطلاعات خود را با پر کردن فرم‌های دروغین در اختیار اینگونه افراد نگذارند...



یکی از ترفندهای مورد استفاده کلاهبرداران واگذاری و فروش امتیاز وام‌های بانکی در فضای مجازی است متقاضیان دریافت وام، برای ثبت نام و دریافت وام حتما به بانک مراجعه کنند



فوق‌العاده

آذرماه ۱۳۴۰

در این ستون، حوادث گذشته را دوباره بازخوانی می‌کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، جالب‌ترین حادثه ۱۲ آذر ۱۳۴۰ روزنامه اطلاعات را بررسی می‌کنیم.

## شاطر نانوايي، گوش مردی را با دندان کند و کف دستش گذاشت

عصر دیروز در اثر نزاعی که مابین گلگیرسازی بنام اصغر و شاطری بنام غلامرضا در خیابان سیروس درگرفت، شاطر غلامرضا، گوش اصغر گلگیرساز را با دندان کند و کف دستش گذاشت. شاطر پس از کندن گوش همسایه‌اش متواری گردیده و تاکنون دستگیر نشده است.

این نزاع خیلی ساده و بدون مقدمه روی داد و موقعی همسایه‌ها و کاسب‌های حوالی تکیه رضاقلی‌خان متوجه نزاع شدند که گوش بریده کف دست گلگیرساز افتاده بود.

همسایه‌های گلگیرساز، فوری او را به بیمارستان سینا منتقل کردند و بستری نمودند. صبح امروز خبرنگار ما که برای دیدن اصغر به بیمارستان سینا رفته بود، او را هنگام خروج از بیمارستان دید. چون دورتادور سر و گوش‌های اصغر باندپیچی شده بود، خبرنگار ما حدس زد که وی باید همان آقای گوش بریده باشد. باین جهت جلو رفت و از وی پرسید:

آقا معذرت می‌خواهم، شما گوش بریده هستید؟ مردی که دورسرش باندهای سفید پیچیده شده بود، با حال نزاری اظهار داشت: بله آقا، من همان گوش بریده بیچاره هستم. دیروز هر دو گوشم سالم بود، ولی اکنون فقط یک گوش دارم. خبرنگار ما قدری او را دلداری داد و سپس پرسید: چرا گوش تورا کندنند؟ آقای اصغر اظهار داشت: خیلی ساده آقا، من اصلا نفهمیدم. موقعی متوجه شدم که گوش بریده در دستم بود. من سال‌هاست خیابان سیروس، نزدیک تکیه رضاقلی‌خان مغازه مکانیکی و گلگیرسازی دارم و آزارم تاکنون به مورچه‌ای هم نرسیده است. تمام کاسب‌های آن حوالی مرا می‌شناسند. دوسال است که غلامرضا نزدیک مغازه من مغازه نانوايي باز کرده و از همان موقع آسایش آن حدود را از من سلب کرده است.

عصر دیروز من در حال کار در مغازه خود بودم که سروصدایی

از بیرون به گوشم رسید. از مغازه بیرون آمدم و دیدم غلامرضا با حسین آقا چوب‌بر بگومگو می‌کند و به هم فحش می‌دهند. جلو رفتم از نزاع آنها جلوگیری کنم که غلامرضا به محض دیدن من، دست از حسین آقا برداشت و در حالی که بشدت فحش می‌داد، به طرفم آمد و گلاویز شد و به من گفت اصلا به تو چه مربوط است که وارد دعوایی می‌شوی. الان حقت را کف دستت می‌گذارم. تا خواستم یقه‌اش را بگیرم، گوش چپم را به دندان گرفت و آنرا از بیخ کند و کف دستم گذاشت و گفت بگیر این هم حق تو و بعد پا به فرار گذاشت. دیروز به بیمارستان آمدم و یکی از جراحان بیمارستان گوشم را بخیه زد. دیشب اینجا بستری بودم و اکنون می‌روم که در منزل بخوابم. اصغر درودیان پس از گفتن این ماجرا در حالی که دستش را به محل پانسمان گوشش گرفته بود، از در بیمارستان خارج شد. اکنون مامورین در تعقیب غلامرضا هستند.